

شماره‌ی ۶  
چهارشنبه ۳ آبان ۱۳۹۶



کهاات

نشریه‌ی مستندهای تلویزیونی



نگاهی به فیلم مستند

«بی بی»

و «دغدغه های یک زوج کهنسال»



---

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ  
عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ  
وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا

سپاس خداوندی را  
که بر بنده خود این،  
کتاب را نازل کرد و  
هیچ کجی و انحراف  
در آن ننهاد.

---

قرآن کریم، سوره کهف  
آیه نخست





نشریه‌ی مستندهای تلویزیونی

شماره‌ی ۲، چهارشنبه، ۳۰ آبان ماه ۱۳۹۲

### نویسندگان:

رحیم ناظریان | مهدی اسدزاده | سهیل محمودی

### همکاران:

مطهره کشاورز | اکرم سادات فاطمی | مهدی مجد | زکریا زرگانی  
یا سرصدر نژاد | محمد حسین شفیق

### عکاس:

سهراب خان زاده

### مدیر هنری:

علیرضا بخشی

با سپاس از دبیرخانه‌ی جشنواره مستند  
و کارکنان محترم خانه مستند انقلاب اسلامی

### نشانی:

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از پارک ساعی، جنب بیمارستان  
مهرگان بن بست مهرگان، پلاک ۳  
تلفن: ۸۸۷۸۳۶۴۵-۸۸۷۸۳۶۴۵، کد پستی: ۱۵۱۶۷۳۵۶۱۴  
خواننده‌ی گرامی، تمام شماره‌های نشریه‌ی کمان را می‌توانید از  
سایت زیر دریافت کنید  
[www.khanemostanad.ir](http://www.khanemostanad.ir)

خانه مستند  
انقلاب اسلامی





فیلمسازهای زیادی هستند که خانواده‌هاشون با فیلمسازی‌شون مخالف بوده‌اند. خیلی از فیلمسازها می‌تونن داستان‌های وحشتناکی تعریف کنن از بلاهایی که اعضای خانواده‌شون سرشون آورده‌ان. دوربین‌هایی که شکسته شده‌ان، رابطه‌هایی که قطع شده‌ان، فیلم‌هایی که هیچ‌وقت دیده نشدن و ...

اما مورد ربابه روحی با همه فیلمسازها فرق می‌کنه. وقتی می‌خواست مستندش رو بسازه، همسرش تمام هزینه رو تقبل کرد. پدر و مادر او مدن توروستای محل فیلمبرداری چادر زدن که بهش کمک کرده باشن، و دخترهاش شدن دستیار و بازیگر مستندش.

داشتن یه هم‌چین خانواده‌ای از اون رویاهاییه که همه فیلمسازها دارن و خب ... اون مستندسازی که توروپای همه مستندسازهای دنیا زندگی می‌کنه، خیلی خوشبخته.

نیست؟!

نویسنده:

مهدی اسدزاده



# دنیایِ نهور محرَبی بی

ربابه روحی در مستند «بی بی» زندگی پیرزنی را روایت کرده که ده‌ها سال است از اتافی کوچک در روستایی دور افتاده، بیرون نرفته است.

به گزارش روابط عمومی جشنواره تلویزیونی مستند، ربابه روحی کارگردان مستند کوتاه «بی بی» که در فصل سوم جشنواره تلویزیونی مستند پذیرفته شده است، در باره ساخت این مستند گفت: در یکی از روستاهای اطراف اردبیل به صورت اتفاقی به قصه ای برخوردیم که به نظر می رسید توانایی تبدیل شدن به یک فیلم را دارد. داستان از این قرار بود که پیرزنی در این روستا زندگی می کرد که هم معلول و هم بی سرپرست بود و از همه عجیب تر این که این پیرزن شناسنامه نداشت.



ربابه روحی

نویسنده:

سهیل محمودی

روحی درباره سوژه مستندش گفت: بعد از مدتی فهمیدم که این پیرزن تمام طول عمر خود را در اتاقی به تنهایی گذرانده است. او هنوز آرزوها و رویاهای دست نیافته ای دارد که ما در مستند «بی بی» آن ها را تا حدی بازسازی کرده ایم. «بی بی» حتی سال هاست که به دلیل معلولیت و تنهایی و فقر نتوانسته است بر سر مزار عزیزانش برود.

روحی اضافه کرد: شناسنامه «بی بی» در کودکی گمشده است و او سال هاست که حتی سن خود را نمی داند و هیچ گونه مدارک هویتی ندارد. با پیگیری هایی که انجام دادیم فهمیدیم که به دلایل نامعلوم، شناسنامه او با عنوان فوتی باطل شده است. «بی بی» حتی در این سال ها یک ویلچر هم نداشته تا بتواند با آن بیرون از خانه تردد کند. در اصل همه ی دنیای «بی بی» همین اتاق محقر است که ارثیه پدری اوست.

کارگردان مستند کوتاه «بی بی» در مورد تاثیر این مستند بر زندگی سوژه ی آن گفت: بعد از تولید مستند «بی بی»



پوستر فیلم مستند «بی بی»

و آماده شدن فیلم، با همکاری و کمک برخی خیرین توانستیم برای بی بی یک ویلچر تهیه کنیم تا حداقل بتواند بر سر مزار عزیزان خود برود. در کنار آن، پیگیری هایی انجام شد و بالاخره سوژه مستند ما در سن هشتاد و هفت سالگی بار دیگر صاحب شناسنامه شد.

مستند کوتاه «بی بی» که به کارگردانی ربابه روحی تهیه شده، با پذیرفته شدن در فصل سوم جشنواره تلویزیونی مستند در تاریخ سوم آبان ساعت ۲۰ در قالب برنامه جشنواره تلویزیونی مستند روی آنتن شبکه مستند رفته است.







# تصاویری از تنهایی و ترحم

نگاهی بر مستند «بی بی» ساخته ربابه روحی

دولت آبادی، داستانی دارد که در آن پیرمردی متوجه گم شدن شناسنامه اش می شود. جستجو نتیجه نمی دهد و نهایتاً به اداره ی صدور سَجَل می رود. در کمال شگفتی، او آنجا پرونده ای ندارد. مأمور ثبت، دفتر و دستکِ مربوط به نفوس را زیر و رو می کند، اما هیچ نام و نشانی از پیرمرد نیست. تا همین جای داستان، نوع برخورد با گم شدن شناسنامه، کافی

است تا شاخک های تحلیلی مان تیز شود و به خودمان بگوییم چیزی فراتر از یک مفقودی ساده، در این داستان، مد نظر است. مأمور ثبت، به پیرمرد پیشنهاد می دهد که وی شناسنامه ای جدید بگیرد و به همین خاطر نامش، نشانی اش و اطلاعاتِ سجلی اش را می خواهد؛ اما پیرمرد مکشی می کند و جوابی نمی دهد. او نام خودش را به یاد نمی آورد. یک رویداد رئالیستی که



نویسنده: رحیم ناظریان

●  
حتماً لازم نیست  
بمیریم تا دفنمان  
کنند، بلکه بگوییم  
مرده ایم؛ گاهی در  
خودمان می میریم  
و گاهی در گورستان  
ذهن دیگران.

با مفقود شدن شناسنامه رخ داده، حالا در این داستان به اتفاقی ذهنی و شاعرانه تبدیل می شود. شناسنامه، در داستان دولت آبادی، یک بهانه بود، چرا که پیرمرد فراتراز یک کاغذپاره، چیزی مهم تر از آن، تحت عنوان هویتش را از کف داده بود. در ادامه، مردم محله نیز او را به خاطر نمی آورند و باقی ماجرا...، بنابراین ابتدا مفقود شدن شناسنامه، بعد بیان از یاد رفتن نام و نشانش توسط خودش، و نهایتاً فراموش شدن توسط دیگران در این داستان آرام آرام طرح می شود تا اتفاقی ساده به بحرانی جامعه شناختی بدل شود.

حتماً لازم نیست بمیریم تا دفنمان کنند، بلکه بگوییم مرده ایم؛ گاهی در خودمان می میریم و گاهی در گورستان ذهن دیگران. انگار حضور و وجود ما با هویت ما معنا می یابد. انگار پیرمرد داستان دولت آبادی، مدت ها پیش مرده بود و فقط یک روز صبح، این مرگ را با فقدان شناسنامه اش که شبیه یک تلنگر بود، پذیرفت و یا مطلع شد که مرده است؛ چرا که وقتی نام و نشانت در اداره ثبت احوال نباشد، از سویی خودت نیز



نامت راندانی و مردم محله ات نیز تورا به  
خاطر نیاورند، دیگر این نامش زنده بودن  
نیست.

کارا کتری بی بی در مستند «بی بی»،  
مرده است و اندک تلاش مستند ساز به  
عنوان منجی، برای تغییر در وضعیت  
او، بی فایده به نظر می رسد. «بی بی»  
به دلیل نقص در پاهایش، خانه نشین  
است و ما اطلاع دقیقی از سنش نداریم  
چرا که خودش هم یادش نمی آید چند  
ساله است.

«بی بی» شناسنامه ندارد. برگه ای  
نمادین تا بتوان او را جزء زنده ها قلمداد  
کرد اگرچه این قراردادی بسیار بی رحمانه  
است. حتی اگر فقدان شناسنامه ی  
«بی بی» را به عنوان نشانه ای برای عدم  
وجود او، نپذیریم و کمی منطقی و به  
دور از تعقل سینمایی، آن را رد کنیم، باز  
هم فیلم نشانه هایی دارد که به روشنی  
عدم وجود «بی بی» را مطرح می کند.  
در جایی از فیلم، میزان سنش از او سوال  
می شود و او سنش را به خاطر ندارد. او  
نمی داند چند ساله است و با توجه به  
فضای فیلم، از کنار این مسئله دیگر  
نمی توان به سادگی گذشت. هرچقدر





باختن هویت بود. در مستند «بی بی» فیلم سازه به سراغ اهالی روستا می رود، گفتگوهایی شکل می گیرد که محتوایش دور از مضمونی که در این نوشته طرح شده است، نیست. «بی بی» فراموش شده است. حتی همسایه ها سراغش را سال به سال نمی گیرند و تلخ ترین قسمت، آنجایی است که صدایی از پشت دوربین از زنی می پرسد که آیا در کودکی خاطره مشترکی با «بی بی» یادش مانده تا روایت کند، اما خاطره مشترکی نیز وجود ندارد. کسی حتی با «بی بی» خاطره ای نیز ندارد تا نقلش کند. اگر همه آنچه در این فیلم کالبد شکافی شد، اعم از نداشتن شناسنامه، فراموش

فقدان شناسنامه را اتفاق و حادثه بدانیم، ندانستن سن و سال، امری بسیار درونی و شخصی است. «بی بی» خودش را از خاطر برده و نمی داند کجای تاریخ زندگی اش ایستاده است.

اما نکته بعدی فیلم که ادعای ما در عدم وجود «بی بی» را بیشتر اثبات می کند، نکته ای تکان دهنده تر از موارد اشاره شده ی قبلی است که مستقیماً بر عدم هویت یا معنا باختگی هویت و وجود، ارتباط دارد. در داستان دولت آبادی، پیرمرد در بخش سوم ماجرایش، با مردمی مواجه می شود که او را نمی شناسند یا او را به خاطر ندارند و گفتیم که این خود، بخش دیگری از رنگ

و بیدار شدن و اسیر شدن در یک سیکلِ تکراری از عادات و اعمال، هرچه اسمش باشد، لاقلاً معنای «وجود داشتن» نمی‌دهد.

اگر به وجود زمان اعتقاد داشته یا نداشته باشیم، آنچه غیر قابل انکار است، اسارت انسان در مفهوم زمان است. «بی‌بی» زمان را از کف داده است. هرچقدر هم که تلاش کنیم این فراموشی سن و سال را توجیه کنیم و آن را با دلایلی منطقی، از قبیل پیروی بی‌توجهی بسنجیم، باز هم نمی‌توانیم بپذیریم که چنین فردی چون «بی‌بی»، ماهیت خود را از خاطر نبرده و هویتش برایش رنگ نباخته باشد. زندگی و گذر عمر و سن و سال، مفهوم زمان را در حالت عوامانه اش تداعی می‌کند. زمان چه وجود عینی داشته باشد یا خیر، در حال حاضر با سطح دانش فلسفی یا علمی بشر، مفهومی است فریبنده که انسان را در خود حبس کرده است. «بی‌بی» سن و سالش دیگر برایش بی‌اهمیت شده، تاریخ از دستش در رفته است و آیا اینها چیزی جز نشانه‌های روزمرگی انسانی است که تکرار مکرر شب و روز او



شدن توسط اهالی روستا، فقدان خاطره یا تصویری از او در ذهن دیگران و ... دلیلی بر ادعای ما نباشد، لاقلاً نزدیک به آن است. «بی‌بی» مرده است، چرا که «وجود» در ساحتی از اندیشه، وابسته به حضور دیگران است. حالا اگر این را با منطقی جهان واقع بینیم، شاید براه گفته باشیم؛ اما وقتی در جهانی سینمایی، با این گزینش‌های تصویری و کلامی و با این تأکیدهای فرمالیستی باز هم نشانه‌ها را عقیم بگذاریم، احتمالاً خوب سینما را نشناخته ایم. بی‌شک «بی‌بی» هم توسط خودش و هم توسط دیگران فراموش شده است و این حضور اندک او در آب و دانه دادن به مرغ‌ها و خوابیدن



را نابود کرده است؟

تنها چیزی که به «بی بی» امکان هستی می دهد، سینماست. مستند سازی می توانست این دایره ی تکرار شونده را با سینما از بین ببرد. «بی بی» با جاودانه شدن در قاب، برای همیشه از روزمرگی بیرون می آمد و تغییری باور نکردنی را حس می کرد. او گرچه حالا هم وارد چرخه ی «چشم چرانی» سینما شده و بارها و بارها مرور خواهد شد، اما فیلم ساز نیز نتوانست این فرصت طلایی برای نجات «بی بی» از روزمرگی را به خوبی به اجرا برساند.

در مستند «بی بی» فیلم ساز تنها نقش یک منجی را بازی کرد. او همچون نقاشی که منظره ای را همان طور که هست می کشد، پرتره ای از «بی بی» کشید که خیلی با نمونه واقعی اش تفاوت ندارد. تصورش را بکنید، شما کاراکتری در اختیار داشته باشید که هویتش و وجودش دچار تردید شده و آنگاه فیلمی بسازید درباره ی واقعیات موجود. واقعیت، وقتی در جایش، یعنی خود هستی، بهتر از آنچه ما در هنر خلق می کنیم، وجود دارد، دیگر چه نیازی به



خلق دوباره ی آن؟

کارگردان مستند «بی بی» تنها به ترخم اکتفا کرد و خلاقیت او تنها در گرو نگاهی دلسوزانه به کاراکتری قدرتمند، خلاصه شد. «بی بی» نیازی به ترخم نداشت و ندارد، مگر اینکه شما بیایید و مجبورش کنید تا در گورستان، روی قبر مادرش به شکلی تصنعی زاری کند. در یکی از پلان های درخشان فیلم از برادرزاده ی «بی بی» به دلیل سهل انگاری در عدم پیگیری شناسنامه، سوال می شود. ابتدا تصور می کنیم این مرد به دلیل بی توجهی به «بی بی» قرار است تویخ شود اما مرد، خود درمانده تراز «بی بی» است. مرد گریه می کند و می گوید چشم هایش دیگر نمی بیند و محتاج کمک دولت است!! اما صدای «بی بی» از بیرون قاب با صلابت به گوش می رسد: «گریه نکن!!!»

«بی بی» محتاج ترخم نیست. اما می توانید به او کمک کنید. مثلاً در حین تولید مستند، برایش شناسنامه بگیرید یا برایش ویلچر تهیه کنید؛ اما حقیقتش این است، این ها در وظایف فیلم ساز نمی گنجد. منظور عدم انجام این امور

خیرخواهانه نیست؛ بلکه امری است خارج از حیطه ی سینمایی اش و این حس را در مخاطب ایجاد می کند که فیلم را یک امدادگر می سازد نه یک مبتکر هنری! فیلم، محصول دریافتی هنرمندانه از جانب کسی است که می خواهد جهان واقعی را از صافی ذهنش عبور دهد و محصولی متفاوت از آنچه در هستی وجود دارد، ارائه نماید.

ضعف اصلی مستند «بی بی»، ناتوانی هویت بخشی توسط کارگردان به شخصیت اصلی فیلم است. مگر نه اینکه سوژه ی اصلی، دچار بحران هویت شده است؟ بنابراین نشان دادن این بحران یا دادن یک راهکار یا تشریح آن، تنها با تهیه ی شناسنامه ای جدید توسط عوامل تولید همین مستند میسر نمی شود. به عبارتی همه ی آنچه تحت عنوان تنهایی، فراموش شدن توسط دیگران، فراموش کردن خود و بی تفاوت شدن نسبت به هستی خود، در شخصیت «بی بی» دیدیم، با تلاشی انسان دوستانه و غیرسینمایی، در قالب تهیه یک شناسنامه حل و فصل نخواهد شد....





## محسن علی‌دادی | کارگردان

وقتی شخصیت‌های اصلی یک مستند، پدر بزرگ و مادر بزرگ کارگردان باشند، فیلم ساختن خیلی پیچیده می‌شه.

چی کار می‌شه کرد که اون‌ها نوه‌شون رو به عنوان یه فیلمساز جدی بگیرین؟ چی کار می‌شه کرد که رفتارشون جلوی دوربین خیلی مصنوعی نشه؟

این بزرگ‌ترین چالش محسن علی‌دادی برای ساختن مستندش بود. اما کسی که دست کم پونزده ساله فیلم می‌سازه، همیشه یه راهی برای حل کردن این‌طور مشکل‌ها داره. به پدر بزرگ و مادر بزرگ گفت کارهای خاصی رو انجام بدن؛ دیالوگ‌های خاصی رو هم بگن. اون‌ها فکرمی‌کردن دارن یه فیلم بازی می‌کنن با فیلمنامه مشخص. در حالی که نوه‌شون داشت فیلم اصلی رو تو فواصل استراحت می‌ساخت، وقتی که اون‌ها خودشون بودن!

احتمالاً وقتی پدر بزرگ و مادر بزرگ قصه ما، امشب برای اولین بار فیلم‌شون رو ببینن؛ چیزهای زیادی هست که شگفت‌زده‌شون کنه.

نویسنده:

مهدی اسدزاده

# داستان وابستگی و سالخوردگی



محسن علیادای

نویسنده:

سهیل محمودی

مستند «دغدغه های یک زوج کهنسال»، ساخته محسن علیادای با نگاهی جدید، وابستگی های روزمره انسان ها و نتیجه آن در کهنسالی آن ها را بررسی می کند. به گزارش روابط عمومی جشنواره تلویزیونی مستند، محسن علیادای کارگردان مستند «دغدغه های یک زوج کهنسال» درباره این مستند گفت: ایده ساخت این مستند جایی شکل گرفت که من می خواستم از مادر بزرگ و پدر بزرگم فیلم یادگاری بگیرم. وقتی به سراغ آن ها رفتم که این کار را انجام دهم متوجه شدم که این دو نفر با هم حرفشان شده و با هم قهر کرده اند. این دعوا بر سر فروش یک گاو است که مادر بزرگ اصرار دارد که شوهرش این گاو را بفروشد چرا که آن ها دیگر قادر به نگهداری و مراقبت از این گاو نیستند، ولی پدر بزرگ شدیداً مخالف فروش گاو است. اینجا حس کردم که این نه تنها یک فیلم یادگاری که حتی می تواند یک داستان جذاب باشد.





علی‌دادی اضافه کرد: این دعا و موضوع آن به نوعی دغدغه‌ی همه ما آدم هاست که در گذر عمر به چیزهایی وابسته می‌شویم و مخصوصاً در کهنسالی، داشتن یا نداشتن آن دغدغه‌ی مامی شود. شخصیت‌های مستند «دغدغه‌های یک زوج کهنسال» از ابتدای زندگی مشترک خود دامداری کرده‌اند و تعداد زیادی دام داشته‌اند ولی حالا وضعیتشان جوروی شده است که حتی یک گاو را هم نمی‌توانند نگهداری کنند. همزیستی انسان و حیوان، یک نوع وابستگی ایجاد می‌کند که در کهنسالی حالا دغدغه‌ی یک زوج کهنسال شده است. وقتی قرار است حیوانی که این زوج کهنسال با آن خو گرفته‌اند فروخته شود این داستان، یک افسردگی در آن‌ها به وجود می‌آورد. داستان با این وابستگی شروع می‌شود و افسردگی خاصی را نمایش می‌دهد که نتیجه‌ی یک نوع علاقه و وابستگی است. مستند «دغدغه‌های یک زوج کهنسال» ساخته محسن علی‌دادی با پذیرفته شدن در فصل سوم جشنواره تلویزیونی مستند در روز چهارشنبه سوم آبان در برنامه جشنواره تلویزیونی مستند روی آنتن شبکه مستند خواهد رفت.



پوستر فیلم مستند  
«دغدغه‌های یک زوج  
کهنسال»



# دغدغه‌هایی برای یک گاو سرکش

تحلیلی بر فیلم «دغدغه‌های یک زوج کهنسال» ساخته محسن علی‌دادی

به بازنمایی هنرمندانه از ماجرای واقعی توجه می‌کرد، نه یک بیوگرافی ترحم برانگیز از یک متهم. سوالات او از «سبزیان» در آن فضای تلخ، هم حکم یاری‌رسانی به فردی داشت که عاشق سینما بود، و هم اینکه به شکل زیرکانه

عباس کیارستمی وقتی در سکانس دادگاه فیلم کلوزآپ، در حضور قاضی و حضار، هم نقش وکیل برای «سبزیان» و هم نقش بازپرس و مدعی‌العموم را در دو حالت مهربانانه و سنگدلانه ایفا می‌کرد، تنها داشت



نویسنده: رحیم ناظریان

شد. می بینیم که سینما ارجح است نه سبزیان. سبزیان هرچقدر که عنصر کلیدی فیلم باشد و هرچقدر، خود فیلم در حال بازنمایی بی واسطه ی جهان باشد، اگر حتی عنوان مستند داستانی را برآورده فیلم بدانند، باز هم سبزیان، یک بازیگر است. بازیگر نقش خودش در کلوزآپ و کیارستمی نیز صرفاً یک خاطره نویسنده نیست بلکه فیلمسازی است که به تغییر جهان در اثرش مشغول شده است. در ادامه ی این مقدمه، می توان فیلمسازان مطرحی را نام برد که در مدیوم مستند چهره نگار یا مستند داستانی، اصل را تولید اثری هنری می دانند و نه معرفی یک کاراکتر واقعی در قالب یک شرح حال. به طور مثال فرشاد فداییان در «گیسو» یا پرویز کیمیای در «باغ سنگی» یا نمونه های جدیدتر همچون فیلم «من می خوام شاه بشم» ساخته مهدی گنجی، یا «پرزیدنت میرقنبر» ساخته محمد شیروانی. در تمام این نمونه ها سوژه اصلی یا کاراکتر انسانی، قربانی تولید اثری فیلمیک می شود و سینما در حالتی معلق در واقعیت جهان بیرون و ذهن خلاق فیلمساز شکل می گیرد.



ای لجبازانه و سختگیرانه به چشم می آمد. کیارستمی سؤالاتی می پرسید که به ذهن قاضی و خانواده ی شاکی نیز خطور نمی کرد، چراکه به زعم او هنر، فراتراز ترحم برانگیزی یا تبلیغ و توصیف صرف است و سبزیان این گونه بود که در فیلم کلوزآپ به حاشیه رفت.

عبارت «کلوزآپ، نمای بسته» اشاره به همان دوربینی است که در جلسه ی دادگاه، مختص به کیارستمی بود و مختص به سینما و به دلیل اهمیت مضمون، عنوان فیلم نیز از آن برداشت



به عبارتی فیلمساز با طرد ترخم و برای رسیدن به خالص ترین و بی پیرایه ترین درونیات کاراکتر اصلی، خود به عنوان محرک، آن چنان به سوژه نزدیک می شود که بتواند خصوصی ترین لحظات زندگی آنان را بدون اغراق و دروغ ثبت کند. در این روش، بی شک هنرمند نقش سارقی را دارد که آرام آرام در جهت نیل به اهداف خود و متقاعد نمودن سوژه، بادادن اطمینان، به او نزدیک می شود و اما در نهایت محصول خروجی، بیوگرافی نیست بلکه رویدادی هنری است که حتی گاهی ربطی به کاراکتر واقعی فیلم ندارد.

در فیلم «دغدغه های یک زوج کهنسال» همه چیز درباره دغدغه های مختصر پیرمرد و پیرزنی روستایی است. دغدغه اصلی این است: آن ها توانایی دوشیدن گاویشان را ندارند و گاو نیز آنچنان سرکش است که چاره ای جز فروشش باقی نمانده. باقی دغدغه های این زوج کهنسال نیز اینهاست: وابستگی پیرمرد به گاو، ناتوانی پیرزن در دوشیدن گاو، نگرانی پیرزن از نداشتن لبنیات خانگی در صورت فروش گاو، ترس پیرمرد

●  
دغدغه اصلی  
این است: آن ها  
توانایی دوشیدن  
گاویشان را ندارند  
و گاو نیز آنچنان  
سرکش است  
که چاره ای جز  
فروشش باقی  
نمانده.

از فروش گاو و خانه نشین شدن.

فیلم روایتی سراسر است و منسجم دارد. حذف حواشی زندگی پیرزن و پیرمرد به مرکزیت گاوی سرکش به همراه عنوانی حماسی، فیلم را به اثری قابل توجه تبدیل کرده است. فیلم برشی از زندگی زوجی سالخورده است که انگار به پایان ماجرابی طولانی از معیشتشان رسیده اند و فیلمساز به همین بخش از زندگی خصوصی شان اکتفا می کند، نه رخدادهایی خارج از آن.

«گاوی که لگد می زند»، این علت تمام دغدغه‌های این زوج کهنسال است. عنوان فیلم، باشکوه است و مضمون فیلم، بسیار مینی مالیستی و به ظاهری اهمیت. حذف حواشی و تأکید بر موضوعی به ظاهر پیش پا افتاده - همچون چموشی یک حیوان که البته برای این زوج به شدت با اهمیت است - در کنار عنوان بلندپروازانه فیلم، برسویبی زیبایی شناختی اثر، تأثیر مستقیم دارد. این که فارغ از ناملایمات جهان بیرون، که سرشار از غوغا و آشوب است، در گوشه‌ای دنج، زوجی تمامی دغدغه شان، ناسازگاری گاوی در دوشیدن شیر



باشد، به شدت در فیلم باورپذیر و دوست داشتنی به تصویر کشیده شده است.

گرچه «دغدغه‌های یک زوج کهنسال» حکایت وابستگی زوجی سالخورده به حیوانی اهلی است، اما فیلم‌ساز در مدت کمتر از یک ساعت، کاراکترپردازی حساب شده ای دارد. موضوع بسیار ساده‌ی فیلم، جانمایی رویدادها، شکل اوج و فرود روایت، بیان تصمیم کاراکترها، اعمالشان و دیالوگ‌های آنها، علاوه بر ترسیم روایتی سرراست، از منظری دیگر، کاراکترهایی با ابعادی پیچیده ترا در خود خلق می‌کند. پیرمرد به گاوش وابستگی شدیدی دارد و همین مسئله، فروش گاو را سخت کرده است. در سکانس‌ی تاثیرگذار، او به نیت فروش گاو، به یک قصابی می‌رود. اما با وجود فضایی که پراز تصاویر ساییدن چاقوها، سربریده‌ی گاو، سلاخی گوشت، نمایش تکراری لاشه‌ی آویزان گاو و جملات قصاب درباره‌ی کشتن گاو پیرمرد است، در چنین محیطی بغرنج و خشونت بار، خود پیرمرد، تنها به قصد فروش گاوش نه برای سلاخی، بلکه سپردن آن به دست کسی که می‌خواهد آن را پروار

کند، منتظر دریافت راهنمایی است. در این سکانس، تضاد حاصل از خشونت محیط و نیت پیرمرد، بیش از هر چیزی درونیات او را شرح می‌دهد و او طبق پیش‌بینی، در انتهای این سکانس می‌گوید که حاضر نیست گاوش را برای سلاخی بفروشد.

در اهمیت کاراکتر پردازی «دغدغه‌های یک زوج کهنسال» تأکید کارگردان بر پیرزن و ناتوانی او در تیمار گاو نیز قابل توجه است. پیرزن از آغاز تا کمی قبل تراز فروش گاو به شکلی آرام اما با دلیل، ناتوانی خود و تأکیدش بر فروش گاو را با قاطعیت بیان می‌کند. گاو هرآن ممکن است آسیب جدی به پیرزن وارد کند و البته اصرار او بر فروش گاو دلایل اقتصادی نیز دارد. به زعم او، دخل و خرج و نگهداری یک راس گاو، منطقی نیست و توجیه اقتصادی ندارد. اما همین پیرزن در جایی دیگر در پلانی درخشان با زاویه‌ی دوربینی که نشان از شور و شغف او دارد، چنان چاقوبر پنی‌می کشد که انگار هیچ اصراری بر فروش گاو نداشت و نهایتاً لحظه‌ی تراژیک فیلم برای پیرزن، لحظه‌ی فروش گاو است. ناتوانی او در



نگهداری از حیوان از یک سو و دغدغه‌ی فردی‌اش در قبال فقدان لیبیات از سوی دیگر، تضاد شخصیتی کاراکتر او را نشانه رفته که بخشی از شخصیت پردازی فیلمساز برای خلق کاراکتری در مانده است.

سینما امروزه پدیده‌ی نوستالژیک نیز به حساب می‌آید. ارجاع به جهان واقعی و پدیده‌های پیرامونی و سوژه‌های بکر، در پایین‌ترین سطح یک اجتماع و یا یک روستای دور افتاده و نداشتن نگاهی کلی‌گرایانه بر سوژه، از یک سو، جذابیتی سینمایی است و از سوی دیگر چه کسی است که حداقل در سینمای خودمان وابستگی مردی به گاوش را ببیند و به یاد «گاو» مهرجویی نیافتد؟

سینما در درون خود ادای دینی همیشگی بر خودش دارد. مضامین و رخداد‌های نو، همواره در ناخودآگاهی سینمایی، ما را به تاریخ آن سوق می‌دهد. اینجا پیرمرد، همان ابتدای فیلم قراردادش را می‌بندد و از وابستگی به گاوش می‌گوید و همین کافیسیت تا ناخودآگاه ما، «مش حسن» را به یادمان بیاورد. اینجا، پیرمرد می‌گوید هر جا که

برود به خاطر گاو خیلی زود برمی‌گردد. کاری که «مش حسن» در فیلم مهرجویی نکرد و بی توجه به گاوش یک روز را به کاری دیگر در جایی دیگر اختصاص داد. «بینامتنیت» کار خود را خواهد کرد و یقیناً می‌دانیم که مولفان در بینامتنیت به تأثیرپذیری از آثار پیشین، آگاهانه ورود نمی‌کنند و ناخودآگاه پادر جهان یک‌دیگر می‌گذارند. به عبارتی «بینامتنیت» اشتراکات آثار هنری است که بدون قصد و آگاهی مولف، در لحظه‌ی خلق اثر هنری، در اثری تازه دوباره طرح می‌شود. با چند پلان آغازین «دغدغه‌های یک زوج کهنسال» و اعلام وابستگی به گاو توسط کاراکترهای محوری، با توجه به سابقه‌ی این موضوع و درونمایه‌ی آن در سینمای بومی، پذیرش این وابستگی توسط مخاطب به مراتب آسان تر خواهد بود و البته با دورنمای نوستالژیک از چنین سوژه‌ای، ناخودآگاه این حس منتقل می‌شود که انگار همچون «مش حسن» اینجا نیز فرجام وابستگی عاطفی یک انسان به گاوش، نتیجه‌ی خوشایند در پی نخواهد داشت. تفاوت، تنها در شکل دل‌بستگی است. آنجا به شکل قطعی،

نمی دانیم گاو برای چه مرد؟ بلوری ها؟ یا شاید بابت دوری مش حسن، گاو دق کرد و مرد!! به نظرم این احتمالی عاقلانه تر است. اگر بحث هر دو فیلم، دل بستگی به گاو است، بی شک در اثر مهرجویی این دل بستگی دو سویه بود و کاملاً این علاقه ی دو طرفه به شکلی مشهود نشان داده شد اما اینجا در فیلم علی دادی، گاو سرکش آنقدر در طغیانش سرسختی کرد که نهایت به زور از طویله بیرونش کشیدند و از پیرمرد جداایش کردند. یک دل بستگی یک طرفه، پیرمرد حتی گاو را به قصاب ها نیز فروخت.

نکته دیگر این که بی شک می توان ادعا کرد فیلمساز با گزینش تصاویر و ابتکار در تدوین، سعی در گسترش شخصیت پردازی از سوژه ی انسانی به سوژه ی حیوانی نیز داشته است. جانمایی پلان هایی با این رویکرد، در فواصل زمانی مختلف، به مخاطب مجال فراموش کردن کنش اصلی فیلم را نمی دهد. به عبارتی خود گاو در این فیلم گاهی در مرکز توجه واقع شده و هر چند ذهن مادرگیر دغدغه های کنونی این زوج کهنسال است، اما در لابلای

آن، همواره از گآوری که تمرد کرده و حتی اجازه ی دوشیدن شیرش را هم نمی دهد، خشمگین است و می ترسد. تأیید این ادعا به پلان هایی برمی گردد که دوربین با کلوزآپ هایی از گاو، بدون حضور پیرمرد در طویله، حیوان را با نگاهی خیره بر لنز نشان می دهد و این بیانگر تأکید کارگردان بر کاراکتری حیوانی است و فیلم این فرصت را به ما می دهد تا با تغییر زاویه دید از دو زوج سالخورده، گاو را در مرکز توجه قرار دهیم. گآوری سرکش، که بعد از فروش باقی گاوها، سرناسازگاری دارد. فیلم علاوه بر تعابیر یاد شده و تاویل ها، لحظه ی آگاهی از پیرشدن زوجی کهنسال نیز هست. به کلمه «آگاهی» بیشتر توجه کنیم. همه چیز دارد مثل همیشه در حالت عادی اش پیش می رود. یقیناً گاو همان گاو سابق است و محیط و شرایط نیز تغییری نکرده اند. فیلم برشی از زندگی آنهاست که در آن، آگاهی از ناتوانی و به تعبیری پیرشدن، به ناگاه آشکار می شود. گاو، تنها وسیله ای برای لمس این آگاهی است و در سکانس تلخ پایانی، پیرمرد برای بیان بیشترین اندوه، دوباره به طویله خالی برمی گردد.

# جشنواره تلویزیونی مستند

## Documentaries

The First TV Festival of The  
Mostanad TV Holds

روایت حقیقت در قاف واقعیت  
شبکه مستند برگزار می کند

فصل سوم نخستین جشنواره مستند

روزهای زوج | ساعت ۲۰:۰۰ از شبکه مستند

بازپخش ساعت ۲۴:۰۰

کد فیلم «بی بی» برای شرکت  
در مسابقه پیامکی: A7  
کد فیلم «دغدغه یک زوج کهنسال» برای  
شرکت در مسابقه پیامکی: A6



## جشنواره مستند

شما می توانید بعد از تماشای هر قسمت امتیاز خود را از یک تا پنج ستاره از طریق سامانه پیامکی ۳۰۰۰۰۸۱ با زدن کد فیلم به همراه عدد ستاره مورد نظر ارسال نمایید. ضمناً می توانید از طریق کانال اطلاع رسانی جشنواره به آدرس [@festmostanad](https://www.festmostanad.ir) و یا وبسایت جشنواره به آدرس [www.festmostanad.ir](http://www.festmostanad.ir) در این نظر سنجی شرکت کنید.